

آقا محمد خان قاجار

صفات و کینه توزی های او و تزویج دختر کریم خان زند با چاروادار قزوینی

دکتر سلیمان امین زاده^۱

حکیمہ

تھماسب میرزا (پسر شاه سلطان حسین صفوی) در صدد مقابلہ با افغانہ برآمد. در این راستا فتحعلی خان قاجار با او همداستان شد. اما با ظهور نادر، زمینه برای قتل فتحعلی خان قاجار فراهم آمد. پس از قتل نادر شاه و روی کار آمدن حکومت کریم خان زند، محمدحسن خان قاجار (پسر فتحعلی خان) در صدد کسب قدرت درآمد، اما به قتل رسید.

فرزندان محمدحسن خان، تحت نظر دولت کریم خانی قرار گرفتند از جمله «آقا محمدخان قاجار» در شیراز تحت نظر بود.

آقا محمد خان (با اطلاع از مرگ کریم خان) به استرآباد برگشت؛ و پس از تلاش های بسیار، سلسله قاجار را تاسیس کرد. همه مورخان او را فردی خونخوار و قسی القلب و کینه توژ و در عین حال مدیر و کارдан معرفی کرده اند. او در کینه توژی سخت پای می فشد. از جمله در راستای کینه توژی با خاندان کریم خان دختر خان زند را با یک چاروادر قزوینی، وادر به ازدواج کرد.

واژگان کلیدی

شاه تهماسب دوم صفوی، نادر شاه افشار، کریم خان زند، فتحعلی خان قاجار، محمدحسن خان

۱ - عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ابهر

قاجار، آقا محمد خان قاجار و دختر کریم خان زند.

قاجاریه خود را از اعقاب مغول می دانستند. بعضی از مورخان نسبت آنان را به «قاجارنویان» پسر «سرتاق نویان» از سرداران هلاگوخان مغول – می رسانند و می نویسند که ریاست طوایف قاجار (به امر هلاگوخان) به «سرتاق نویان» سپرده شده بود و پس از او پرسش «قاجارنویان» رئیس طوایف قاجار گردید.

گروهی از تاریخ نگاران می نویسند که قاجارها از مغول ها نبوده بلکه از قبایل ترک بوده اند. اما نه از ترکان غربی (یعنی خویشاوندان یا بازماندگان سلجوقیان)، بلکه از ترکان شرقی حوزه دریایی خزر و از خویشاوندان نزدیک خزرها، قبچاق ها، بلغارها و پچناق ها می دانند. و برخی بر این باورند که قاجارها از صحرا نشیان ماوراء قفقاز و از طایفه سالور بوده اند که در حدود قرن هشتم هجری (با دیگر طوایف ترک آن دیار) هجرت نموده و به طرف ایران آمده و گروهی از آنان برای مدتی در شام بوده اند که بعدها به ایران آمده اند؛ وجود طایفه شام بیاتی – در میان قاجارها – دلیلی بر این ادعا است. این طایفه با طوایف افشار، بیات و بایندر همه ساکن سرزمین های غرب دریایی خزر بوده و در زبان هم بسیار نزدیک و در سرنوشت نیز سهیم و شریک بوده اند.^۱

ورود طوایف مذبور به ایران حدود دو قرن (پس از استیلای مغول ها بر ایران) صورت گرفته و صفویه آنان را از آذربایجان به مازندران و گرگان و مرکز ایران (قزوین) یا در قسمت های دوردست مرز شرقی (بلخ) سکونت داده اند.

شاه عباس بزرگ صفوی طوایف قاجار را به سه قسمت کرده: قسمتی را در مرو در برابر ازبکان، و قسمتی را در گنجه و ایروان و قسمتی را در قلعه مبارک آباد (در سرزمین استرآباد) سکونت داد. از دوره شاه عباس به بعد، قاجارها اندک همه رو به سوی استرآباد نهاده و در آنجا گرد آمده و شماره‌ی ایشان در این ناحیه بیش از نواحی دیگر بوده است. در دوره های

۱- درباره روایات گوناگون درباره تبار قاجاریان رجوع شود به کتاب: سعید نفیسی. تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، تهران، انتشارات بنیاد، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۵-۱۶.

بعد به مرکز ایران و اطراف تهران و خراسان و مازندران رفته و از آن به بعد، به دو دسته بزرگ تقسیم شده اند. آنهایی را که در بالای قلعه سکونت داشتند «یوخاری باش» گفتند و آنهایی را که در قسمت پایین ساکن بوده اند «آشاقه باش» نامیدند.^۱

از این طایفه (در تاریخ دورهٔ صفوی) از چند تن نام برده می‌شود. اما آن که از همه مهمتر است «فتحعلی خان قاجار» است (که در زمان شاه سلطان حسین صفوی) با استفاده از اوضاع آشفته و از هرج و مرج ناشی از هجوم افغان‌ها - قدرتی یافت.^۲ شاه تهماسب دوم صفوی او را به خدمت خویش فرا خواند. اما فتحعلی خان یک بار با شاه تهماسب به جنگ ایستاد ولی بعد گردن به اطاعت نهاد به امید آن که (با نفوذ در دربار متزلزل صفوی) بر کارهای مهم لشکری و سیاسی دست یابد و شاه جوان و سست عنصر صفوی را زیر پر خویش گیرد. یک چند نیز چنین شد، به طوری که جریان امور و پادشاهی به نام شاه تهماسب ثانی اما عملاً به میل و به کام فتحعلی خان قاجار پیش می‌رفت. آنگاه که سرو کله نادر (ندرقلی) پیدا شد، در قدرت گسترده خان قاجار متزلزلی راه یافت. و نادر (که وجود خان قاجار را سد راه بلند پروازی‌های خویش می‌دید)، در دل شاه تهماسب از فتحعلی خان شک، تردید، هراس و وسوسه ایجاد کرد، تا توانست شاه را به کشتن خان قاجار راضی کند. سرانجام شاه تهماسب با نظر نادر موافقت کرد و نادر زمینه قتل خان قاجار را تدارک دید و فتحعلی خان به قتل رسید (به سال ۱۱۳۹ هجری قمری). (تاریخ محمدی، ص ۲۹ و حقایق الاخبار ناصری، ص ۳-۴ و تاریخ اجتماعی و ... ص ۴۴)

فتحعلی خان قاجار دو پسر داشت به نام‌های «محمدحسن خان» و «محمدحسین خان».

محمدحسین خان در کودکی درگذشت و محمدحسن خان (متولد سال ۱۱۲۷ هـ) که در هنگام قتل پدر دوازده ساله بود، بر جای فتحعلی خان به ریاست ایل قاجار رسید. و چون به سن

۱ - محمد فتح الله بن محمدتقی ساروی محمدی. تاریخ محمدی «احسن التواریخ» به اهتمام غلامرضا طباطبائی مجده. تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱، ص ۲۵-۲۶، سعید نفیسی. تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دورهٔ معاصر. تهران، انتشارات بنیاد، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۲۸-۳۵، محمد جعفر خورموجی. حقایق الاخبار ناصری. به کوشش حسین خدیو چم، تهران، نشر نی، ۱۳۶۳، ص ۳.

۲ - رجوع شود به کتاب رسم التواریخ که او را «فتحعلی خان قاجار تیموری» نوشتند و اوردند است که شاه سلطان حسین صفوی از زنان حرم خودزنی را مطلقه کرده و به وی بخشیده و آن زن از شاه سلطان حسین صفوی آبستن بوده که پس از زاده شدن «محمدحسن خان» نامیده شد و نویسنده کتاب رسم التواریخ بدین گونه محمدحسن خان قاجار (پدر آقا محمدخان قاجار) را فرزند مستقیم شاه سلطان حسین صفوی دانسته است. رسم التواریخ، ص ۱۳۹ و ص ۲۳۷.

رشد رسید، به میان طوایف ترکمان رفت. گروهی از ایشان را با خود یار کرد و به استرآباد تاخت و به آن شهر دست یافت. اما نادر سپاهی بر سر او فرستاد، محمد حسن خان (تا هنگام قتل نادر شاه) در بیابان‌ها سرگردان بود. بنا به روایت صاحب رستم التواریخ:

«...چون خاقان عیوق شان علیین آشیان «محمدحسن خان صفوی» از جانب پدر یعنی «شاه سلطان حسین صفوی» مشهور و از جانب مادر قاجار تیموری گورکانی، در عهد دولت نادر شاه بجانب دشت قپچان فرار نموده بود و نادر پادشاه کمال سعی و اهتمام نمود که آن والاچاه را بچنگ آورد، که نتوانست و محمد حسن خان مدت هفت سال (در دشت قپچاق) به خوردن گوشت شکار معاش نمود و کلاهش پوسیده شده با سر بر亨ه می‌گشت و سر مبارکش را آفتاب سوزانیده بود و به همین علت در میان ایل جلیل قاجار به «حسن کل» مشهور بود.»(رستم التواریخ، ص ۲۳۷)

پس از کشته شدن نادر شاه (در دوره‌ی جنگ بین برادرزادگان نادر «علی شاه» و «ابراهیم شاه») و هرج و مرج در مملکت، و ظهور گردنشان متعدد، محمدحسن خان به استرآباد برگشت. بنا به روایت تاریخ به فتوحاتی نیز نایل آمد و چیزی نمانده بود بر کریم خان زند نیز غلبه نماید. سرانجام در جنگ با کریم خان (در شیراز) محمدحسن خان توفیق نیافت و ناگزیر به استرآباد بازگشت. اما کریم خان او را آسوده نگذاشت و سپاهی به فرماندهی شیخعلی خان به دنبال او فرستاد. محمدحسن خان به جنگ شیخعلی خان رفت و در بیرون شهر اشرف (بهشهر امروز) جنگ درگرفت. سپاه محمدحسن خان شکست خوردو محمد حسن خان رو به فرار نهاد.

در حین فرار پای اسبش در گل فرو رفت. در این هنگام یکی از غلامان سابق محمدحسن خان (که سیزعلی نام داشت و به شیخعلی خان پیوسته بود) سر رسید و با همراهان خود بر محمدحسن خان حمله کرد و سر او را از تن جدا کرده و به تهران برد. (تاریخ اجتماعی، ص ۵۰-۵۱ - کریم خان زند، ص ۱۵-۱۶)

محمدحسن خان قاجار نه پسر داشت و دو دختر به شرح ذیل: «محمد»، «حسینقلی خان»، «رضا قلی خان»، «جعفر قلی خان»، «علی قلی خان»، «مهدی قلی خان»، «مصطفی قلی

خان» و «عباسقلی خان و دخترها «شاه جهان بی بی خانم» و دیگری که در میان قاجاریه به «زبیده خاله» مشهور بود. (حقایق الخبر ناصری، ص ۶ و ناسخ التواریخ، ص ۲۶-۲۷) بزرگترین پسر که «آقا محمدخان»* نامیده می شد (و بعدها سلسله قاجاریه را تاسیس کرد) در سال ۱۱۵۴ هـ متولد شده و ارشد اولاد محمدحسن خان بود. آقا محمدخان - پس از کشته شدن پدرش - به دشت قبچاق رفت و یک چند در میان ترکمانان بود. بعد از مدتی به قصد سرکشی و گستردن بساط خودسری به استرآباد رفت. اما به زودی مغلوب و دستگیر شد و او را به نزد کریم خان زند فرستادند.

کریم خان زند آقا محمدخان را با خود به شیراز برد و او را سخت احترام کرد و در کارها با او مشورت می کرد و دیگر فرزندان کوچکتر محمدحسن خان را (با مادرانشان) در قزوین نگهداشت. بعد از مدتی «حسینقلی خان» - برادر تنی آقا محمد خان - نیز که به سن رشد و بلوغ رسید به شیراز برد شد. (آقا محمد خان به دستور ابراهیم شاه (برادرزاده نادرشاه) اخته گردید. رجوع شود به رسم التواریخ، ص ۲۳۸) (محمدهاشم (رسم الحكم). ص ۳۳۸ و عبدالحسین نوابی. کریم خان زند، ص ۱۱۹).

آنگاه که آقا محمدخان در شیراز وزیر نظر بود، اجازه داشت در اطراف شیراز به شکار برود اما حق بیرون رفتن از حوزه شیراز و رفتن به استرآباد را نداشت. همان روز که کریم خان زند درگذشت، آقا محمدخان که از روی احتیاط و دوراندیشی به عنوان شکار خارج از شهر رفته بود، بنا بر تبانی قبلی با عمه اش (که زن کریم خان زند بود)، از مرگ کریم خان اطلاع یافت و چون مقدمات امر را تدارک دیده بود به سرعت روی به اصفهان برد و از آنجا به استرآباد رفت و در آنجا بساط استقلال گسترد. به تدریج دامنه حکومت خود را توسعه داد و سرانجام در سال ۱۲۰۶ هـ شیراز (پایتخت زندیه) را گرفت و در سال ۱۲۰۹ هـ، بر لطفعلی خان زند (آخرین فرد خاندان زند) دست یافت و به سلطنت آن دودمان خاتمه داد (محمد جعفر خورموجی. همان کتاب، ص ۶-۷). آنگاه همه سرکشان داخلی را سرکوب کرد و مخالفان را از میان برداشت.

آقا محمدخان به جان برادران خود نیز رحم نکرد و همگی را یا کشت یا کور کرد. فقط برادرش مرتضی قلی خان توانست به روسیه فرار کند و جان سالم به در برد علیقلی خان (برادر دیگر را) نیز اگر که به قتل نرسانیدولی به «باباخان» (فتحعلی شاه بعدی) سفارش کرد به محض رسیدن به سلطنت علیقلی خان راکور کند. و فتحعلی شاه نیز سخن عمومی خونخوارش (آقا محمدخان) را به گوش جان بشنید، و درروزهای اول سلطنت خود دستور داد علیقلی خان را کور کرده و به بارفروش (بابل) در مازندران بفرستند. (عبدالحسین نوایی. کریم خان زند. ص ۳۲۰ و محمدتقی لسان الملک سپهر، همان کتاب، ص ۳۵-۸۴ و ژنرال سرپرسی سایکس. تاریخ ایران. ترجمه سید محمدتقی فخر داعی گیلانی. تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۴۲۰)

آقا محمدخان و گورکریم خان و نادر شاه افشار

پس از درگذشت کریم خان، بازماندگان زنده به برادرکشی روی بردنده، که در این جنگ و برادر کشی سه روز جسد کریم خان همچنان بر روی زمین مانده بود و پس از سه روز زکی خان و دیگر افراد جاهل و قدرت طلب و بی کفایت زند (از ریختن خون برادران و خویشان خود فراغت یافتند)، به فکر جنازه رئیس و سرور و شهریار خود (کریم خان) افتادند. و جنازه کریم خان را (در وسط عمارت وسط باغی که از بنای کریم خان در جنب ارک بود)، به خاک سپردنده. اما جسد کریم خان دیرزمانی در این محل نماند و سیزده سال بعد از این تاریخ (اول ذیحجه سال ۱۲۰۶ هـ) آنگاه که آقا محمدخان قاجار - دشمن کینه تو ز خاندان زند - فاتحانه وارد شیراز شد و در باغ وکیل منزل کردوبه سلام نشست، وقتی از جای برخاست، دستور داد قبر را شکافته و جنازه کریم خان را به تهران ببرند و در میان کریاس خلوت کریم خانی دفن کنند تا هر گاه که آقا محمدخان از آنجا بگذرد پای بر روی محل دفن استخوانهای دشمن و قاتل پدرش بگذارد.

و بنا به نوشته فارسنامه ناصری، آقا محمدخان قاجار وقتی که مشهد را نیز گرفت دستور داد تا قبر نادر را شکافته و استخوانهای وی را نیز در کنار محل دفن استخوانهای کریم خان در کریاس عمارت کریم خان دفن کنند تا آقا محمد خان زنده و در تهران بود. هر روز پایی بر این استخوانهای خادم و مخدوم (نادر سردار بزرگ و کریم خان سپاهی سابق اردوبنده نادری)، می‌گذاشت و بدین ترتیب کینه تمام نشدتی خود را از کسانی که جدّ و پدر او را از رسیدن به سلطنت مانع شده بودند، آشکار می‌کرد. (محمدتقی خان لسان الملک سپهر، همان کتاب، ص ۶-۸)

آقا محمدخان و تزویج دختر کریم خان با چاروادار

محمد حسن خان قاجارا را دو دختر بود. یکی از آنها «شاه جهان بی بی خانم» نام داشت. آنگاه که کریم خان اداره امور مملکت را در کف با کفایت خود گرفت. این دختر محمدحسن خان را از قزوین به شیراز آورد تا او را برای پسرش «محمدرحیم خان زنده» عقد نماید. دختر کریم خان گفت این دوشیزه (یعنی دختر محمد حسن خان و خواهر آقا محمدخان قاجار) در خور برادر من نیست بلکه شایسته قاطر چیان است. لاجرم «شاه جهان بی بی خانم» (خواهر آقا محمدخان) را به قزوین بازگردانیدند. بعدها علیمراد خان زند آن دختر را به عقد خود درآورد.

اما وقتی که آقا محمدخان قاجار به سلطنت رسید دختر کریم خان را به حضور طلبید و او را گفت: «خواهر مرا لائق قاطرچی شناختی» و به کیفر این سخن دختر کریم خان را به «بابافضل» قاطرچی قزوینی بخشید و به او تزویج کرد. و سالها او را در تهران بداشت تا در سوای او بمرد... (محمدتقی لسان الملک سپهر، همان کتاب، ص ۲۷، محمود طلوی، هفت پادشاه «ناگفته ها از زندگی و روزگار سلاطین قاجار». تهران، نشر علم، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۷۵، سعید نفیسی، همان کتاب، ص ۵۲).

منابع

- ۱- آصف، محمدهاشم (رستم الحكماء). رستم التواریخ، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی «با همکاری موسسه انتشارات امیرکبیر»، ۲۵۳۷.
- ۲- خورموجی، محمدجعفر. حقایق الاخبار ناصری. به کوشش حسین خدیو جم. تهران، نشر نی، ۱۳۶۳.
- ۳- ساروی، محمد فتح الله بن محمدتقی. تاریخ محمدی. به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد. تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱.
- ۴- سایکس، ژنرال سرپرسی. تاریخ ایران. ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی. تهران، دنیا، کتاب، ۱۳۶۳.
- ۵- طلوعی، محمود. هفت پادشاه «ناگفته‌ها از زندگی و روزگار سلاطین قاجار». تهران، نشر علم، ۱۳۷۷.
- ۶- لسان الملک سپهر، محمدتقی. ناسخ التواریخ «تاریخ قاجار». به اهتمام جمشید کیانفر. تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۷.
- ۷- نفیسی، سعید. تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر. تهران، انتشارات بنیاد، ۱۳۷۲.
- ۸- نوابی، عبدالحسین. ایران و جهان. تهران، موسسه نشر هما، ۱۳۶۹.
- ۹- نوابی، عبدالحسین. کریم خان زند. تهران، انتشارات کتابخانه ابن سینا، ۱۲/۴/۱۳۴۸.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرستال جامع علوم انسانی